



امام علی(ع) در نگاه مولانا

در این نوشته به بازخوانی سخنان مولانا درباره امام علی(ع) پرداخته می شود و پیش از آن نیم نگاهی به زندگینامه و تطوراتی که ایشان برای رسیدن به قله های معرفت طی نموده است خواهیم انداخت.

در این نوشته به بازخوانی سخنان مولانا درباره امام علی(ع) پرداخته می شود و پیش از آن نیم نگاهی به زندگینامه و تطوراتی که ایشان برای رسیدن به قله های معرفت طی نموده است خواهیم انداخت.

چکیده

مولانا جلال الدین محمد بلخی از کسانی است که تا حدودی موقعیت و جایگاه اهل بیت(ع) و خصوصاً امام علی(ع) را درک نموده و در آثار عظیم و فخیم خویش با زبان دلنشین شعر از برخی فضائل امام علی(ع) سخن گفته است که عمق نگرش ایشان را به ساحت مقدس امیر بیان نشان می دهد که شاید یکی از برجسته ترین عوامل جاودانگی این مرد بزرگ و آثارشان نهفته در همین نکته باشد، بنابراین در این نوشته به بازخوانی سخنان مولانا درباره امام علی(ع) پرداخته می شود و پیش از آن نیم نگاهی به زندگینامه و تطوراتی که ایشان برای رسیدن به قله های معرفت طی نموده است خواهیم انداخت.

زندگی نامه

جلال الدین محمد مشهور به مولوی، پسر بهاءالدین محمدحسین خطیبی، در ربیع الاول سال 602 ق در شهر تاریخی بلخ و در عهد سلطنت سلطان محمد خوارزمشاه، دیده به جهان گشود. (نفحات الانس، ص 461) پدر مولانا مشهور به بهاءولد؛ در حدود سال 610 با محمد جلال الدین که هشت سال داشت از بلخ بیرون آمد و به قصد حج رهسپار بغداد شد، در این سفر چهل تن مفتی و زاهد او را همراهی می کردند، اثاثیه منزل و کتب نفیس بهاءولد را سید شتر حمل می نمود.

بهاءولد بر سر راه بغداد در نیشابور به دیدن شیخ فریدالدین عطار نیشابوری رفت و طبق نقل دیگر شیخ عطار به ملاقات مولانا و بهاءالدین آمد و در آن وقت مولانا جلال الدین کودک خردسالی بود. شیخ عطار کتاب بهاءولد؛ را به وی هدیه کرد، به پدر مولانا گفت: بهاءولد زود باشد که این پسر تو آتش در سوختگان عالم زند؛ (تذکره الشعراء، ص 193؛ نفحات الانس، ص 531) وقتی بهاءولد به قصد زیارت بیت الله الحرام وارد بغداد شد جمعی پرسیدند: اینان چه طائفه اند و از کجا می آیند؟ بهاءولد جواب داد: من الله الی الله و لاحول و لا قوه الا بالله؛ (مناقب العارفین، ج 1، ص 71)

بهاءولد، چهار روز در بغداد ماند و آن گاه مرکز خلافت عباسی را به قصد حجاز ترک کرد، پس از به جای آوری مناسک حج، رهسپار شام و از آنجا روانه آسیای صغیر گردید و با گسترش روزافزون فتنه مغول، زادگاه او (بلخ) از آشفته ترین نواحی قلمرو اسلامی آن روزگار گردید؛ بدین روی دیگر عزم وطن نکرد، زیرا هنگام سفر سوگند یاد کرده بود تا محمد خوارزمشاه بر تخت نشست است، به شهر خویش باز نگردد. (پرتو عرفان، ص 21)

بهاءولد پس از توقف در شام به ارزجان؛ رفت و مورد استقبال فخرالدین بهرام شاه -که به علما توجه خاص داشت- قرار گرفت، او کسی است که نظامی گنجوی، مثنوی؛ مخزن الاسرار؛ را به نام او کرد و برایش تحفه فرستاد و از او جایزه ستاند. بهاولد پس از آن به لارند؛ رفت و مولانا جلال الدین در این شهر در سن هجده سالگی با دختر خواجه لالای سمرقندی ازدواج کرد، حاصل این ازدواج سه پسر به نام های سلطان ولد، بهاءالدین محمد و علاءالدین محمد بود. (تحقیق در احوال و زندگی مولانا، ص 21-20) پس از هفت سال، بهاءولد به درخواست علاءالدین کیقباد، پادشاه سلجوقی روم، به قونیه رفت و در سال 628 در همان جا درگذشت. (پرتوی عرفان، ص 25)

در این وقت جلال الدین بلخی بیش از بیست و شش سال از عمرش نگذشته بود و در بیشتر علوم اسلامی چون فقه، اصول، کلام و معارف دیگر تبحر کامل داشت. او بنا بر وصیت پدر و خواهش و اصرار سلطان علاءالدین به جای پدر نشست و به وعظ و ارشاد و فتوا دادن پرداخت. کار فتوا و تذکیر را رونق داد. در سال 629 ق برهان الدین محقق ترمذی -از بزرگان

صوفیه خراسان و از پرورش یافتگان بهاء‌ولد- به سبب هجوم مغول از بلخ به قونیه آمد و ارشاد و تعلیم و تربیت جلال الدین را به عهده گرفت.

او مولانا را در علوم مختلف نقلی توانا و بی نظیر یافت، به او گفت: «در جمیع علوم دینی و نقلی از پدر به صد مرتبه گذشته ای، اما پدر بزرگوارت را، هم علم قال به کمال بود و هم علم حال به تمام داشت، اینک می خواهم که در علم حال (عرفان) نیز سلوک نمایی و آن معنی که از پدرت بهاء‌ولد به من رسیده است آن را از من حاصل کن تا در همه حال ظاهر و باطن وارث پدر گردی»؛ (زندگی مولانا جلال الدین بلخی، ص 27)

مولانا این سخن را پذیرفت و بی چون و چرا خود را به او سپرد و نه سال از تربیت و ارشاد برهان الدین برخوردار بود و تغییر حال داد؛ و ظاهراً به اشارت او از قونیه به حلب رفت، اگرچه مدت اقامتش در حلب درست روشن نیست، اما در این شهر از محضر درس فقه کمال الدین ابوالقاسم عمر بن احمد بهره گرفت و پس از آن رهسپار دمشق شد و به مدت چهار سال در آنجا به آموختن دانش پرداخت و در این شهر «محبی الدین عربی»؛ عارف و اندیشمند نامدار آن روزگار را دیدار کرد. (پرتوی عرفان، ص 26) اقامت مولانا در حلب و دمشق بیش از هفت سال نبود، پس از آن به قونیه بازگشت و به اشارت سید برهان الدین به ریاضت نشست.

مولانا پس از درگذشت محقق ترمذی در سال 638 ق سالیانی چند به تدریس علوم دینی و معارف اسلامی به جد پرداخت، به طوری که حدود چهارصد شاگرد به حلقه درس او گرد می آمدند. (تحقیق در احوال و زندگی مولانا، ص 55)

مولانا و شمس

تدریس، بحث و وضع ظاهری مولانا -که مردم را سخت فریفته بود- چندان دوام نیافت و با آمدن شمس تبریزی به «قونیه»؛ مولانا در مواجهه با او راجع به خود چنین گفت:

بوالمعانی گشته بودی، فضل و حجت می نمودی

نک محک عشق آمد، کو سؤالت کو جوابت؟

(دیوان شمس، ص 184)

مولانا پس از برخورد با شمس تبریزی سخت مجذوب وی گردید. شمس، پیری آشفته حال، دائماً از شهری به شهری دیگر می رفت و به خدمت بزرگان می رسید و گاهی مکتب داری می کرد.

در مورد دیدار مولانا با شمس تبریزی روایات مختلفی نقل شده که معلوم نیست واقعیت داشته باشند. دیری نگذشت که شمس الدین قونیه را پشت سر گذاشت و به دمشق رفت و مولانا را به درد فراق دچار کرد.

علت جدایی شمس از مولانا به خوبی روشن نیست، همین اندازه نوشته اند که مردم، جادوگر و ساحرش می خواندند؛ و مریدان مولانا بر او تشنیع می زدند و اهل زمانه ملامتش می کردند.

وقتی مولانا خبر شد که شمس الدین در دمشق است این غزل را سرود:

ما عاشق و سرگشته و شیدای دمشقیم

جان داده و دل بسته سودای دمشقیم

زان صبح سعادت که بتابید از آن سو

هر شام و سحر مست سحرهای دمشقیم

(دیوان کبیر شمس، ص 572)

پس از تأثر شدید مولانا از فراق شمس، یاران و مریدان مولانا از رفتار خویش نسبت به شمس، پشیمان و عذرخواه شدند. مولانا پسر خود را؛ سلطان ولد؛ را به جست و جوی او همراه با این غزل فرستاد:

بروید ای حریفان بکشید یار ما را

به من آورید آخر صنم گریزیا را

به ترانه های شیرین، به بهانه های زرین

بکشید سوی خانه مه خوب خوش لقا را

و گر او به وعده گوید دم دیگری بیایم

همه وعده مکر باشد بفرید او شما را

(دیوان کبیر شمس، ص 110)

شمس، پس از پانزده ماه اقامت در دمشق، دعوت سلطان ولد را پذیرفت و به قونیه بازگشت، پس از چندی مردم قونیه و مریدان از ارتباط شدید و نزدیک مولانا و شمس به خشم آمدند و این بار به قتل شمس برشتافتند و به طعن و دشنام او برآمدند و او را بدین و نامسلمان خواندند؟!

سرانجام گروهی از مریدان و وابستگان و خویشان مولانا اقدام به قتل شمس کردند، اما عاقبت کار شمس معلوم نیست. شاید در این غوغا کشته شده و یا از قونیه گریخته است. (همان)

شمس تبریزی در سال 645 ق غایب شد و از او اثری به دست نیامد. از این رو محل های متعددی را آرامگاه او دانسته اند.

مولانا از غیبت شمس آشفته گردید و بی اختیار در فراق او به وجد و شور و سماع پرداخت. این آشفتگی سبب خشم برخی از علماء و متعصبان گردید و از این جهت در صدد رد و انکار مولانا برآمدند و اعمال و رفتار او را خلاف شرع شمردند، از این رو مولانا رنجیده خاطر، در طلب شمس، به دمشق رفت و چون از شمس اثری نیافت به قونیه برگشت.

مولانا پس از ناپدید شدن شمس در سال 647 ق تا پایان عمر (672 ق) در قونیه به تربیت و ارشاد مردم می پرداخت.

مولانا نخست شیخ صلاح الدین زرکوب را به جانشینی برگزید و نسبت به او ارادت و محبت زیاد می ورزید. (زندگانی مولانا، ص 93) این مسئله باز سبب دشمنی یاران و شاگردان مولانا به صلاح الدین گردید و آن ها خواستند او را نیز از میان بردارند، اما پس از چندی از تصمیم شان برگشتند و عذرخواهی کردند تا این که صلاح الدین در سال 657 ق درگذشت و مولانا، حسن بن محمد حسن، ملقب به حسام الدین چلبی را به خلافت خویش برگزید و همواره در دوستی و توجه به او افراط می کرد و او را بر خویشان خود مقدم می داشت تا جایی که همین حسام الدین، مولانا را به نظم مثنوی واداشت. (زندگینامه مولانا جلال الدین مولوی، ج 1، ص 88)

مولانا جلال الدین بلخی در پنجم ماه جمادی الاخر سال 672 درگذشت. برخی ها آرزو می کردند: ای کاش مولانا چهارصد سال عمر کردی تا عالم را از حقایق و معارف پرساختی؛. (مثنوی ولدنامه، ص 72)

مولانا در آخرین لحظات زندگی، با مشاهده بی تابی فرزندش سلطان ولد، به او چنین گفت:

رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن

ترک من خراب شب گرد مبتلا کن

ماییم و موج سودا، شب تا به روز تنها

خواهی بیا بیخشا، خواهی برو جفا کن

از من گریز! تا تو، هم، در بلا نیفتی!

بگزین ره سلامت، ترک ره بلا کن

ماییم و آب دیده، در کنج غم خزیده

بر آب دیده ما صد جای آسیا کن

(دیوان کبیر شمس، ص 764)

امام علی(ع) در نگاه مولانا

چه بسیارند شاعران نغزگو و سخن سرايان نکته پرداز که در فضائل امام علی(ع) سخن گفته اند و قصیده های بلندی را آفریده اند که حکایت از محبت سرشار و عشق آن ها به خاندان وحی دارد و همچنین بیانگر زلالی روح و پاکی اندیشه و ارادت بی شائبه آنان به خوبی ها و فضیلت های انسانی است که بی شک امام علی(ع) محور همه آن ها می باشد، ولی در این میان، سخن مولانا جلال الدین محمد بلخی درباره امام علی(ع) از حلاوت ویژه ای برخوردار است، دل ها را می رباید و اندیشه ها را چون مغناطیس به خود می کشاند.

مولانا در دو اثر گرانسنگ خویش یعنی «معنوی» و «دیوان کبیر» به مناسبت های مختلف دیدگاه شان را درباره امیر بیان مولای متقیان علی(ع) به خوبی بیان داشته است، که البته نیازمند شرح و تبیین عالمانه و عارفانه دارد، ولی ما به اندازه وسع اندک و بضاعت مزجات خویش تنها طرح بحث خواهیم نمود و روزنه ای به سوی بوستان معرفت که مولانا پیش از این ساخته اند، خواهیم گشود تا همه از عطر دل انگیز آن استفاده نمایند.

اما پیش از آن که به دیدگاه های مولانا در این موضوع بپردازیم جا دارد که به سخن شهید مطهری در این باره اشاره ای داشته باشیم. مرحوم شهید مطهری در کتاب «حماسه حسینی» به داستان «خود انداختن خصم در روی امیرالمؤمنین علی و انداختن علی شمشیر را از دست» در مثنوی اشاره می کند و می نویسد: «این نظم دو بیت دارد که به نظر من بهتر از این در مدح علی(ع) گفته نشده است، می گوید:

تو ترازوی احد خو بوده ای

بل زبانه هر ترازو بوده ای

در شجاعت، شیر ربانپستی

در مروت خود که داند کیستی

(مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج 17، ص 44)

اخلاص در عمل

یکی از معنوی ترین ماجراهای مثنوی (شریف) جنگ عمرو بن عبدود با حضرت امام علی(ع) در جنگ خندق است. مولوی از کسی که در این جنگ با امیرالمؤمنین(ع) در نبرد بوده نام نبرده، بلکه تنها به بیان موضوع پرداخته است. در این داستان آمده که در یکی از جنگ ها پهلوانی به جنگ علی(ع) آمد و وقتی آن پهلوان مغلوب گردید به آن حضرت بی احترامی نمود، ولی امام علی(ع) به جای مقابله به مثل، دشمن را مدتی به حال خود رها کرد.

این، موجب حیرانی آن مبارز گردید؛ زیرا مردم عادی در چنین هنگامی معمولاً مقابله به مثل می کنند؛ وقتی آن مبارز، از فلسفه این عمل پرسید. امام(ع) بحث اخلاص را به میان آورد.

مولوی در این داستان از امام علی(ع) با عبارات بسیار بلند و پرمعنا چون شیر حق، افتخار هر نبی و ولی، باب مدینه علم، باز عنقاگیر، شعاع آفتاب حلم و... یاد نموده است که همگی ارادت و محبت خاص او به امام را نشان می دهد:

از علی آموز اخلاص عمل

شیر حق را دان منزله از دغل

در غزا بر پهلوانی دست یافت

زود شمشیری برآورد و شتافت

او خدو انداخت بر روی علی

افتخار هر نبی و هر ولی

این مصرع اخیر به احتمال قوی اشاره به سخن خود امام علی(ع) است که فرمود: «كنتُ مع جميع الانبياء سرّاً و مع خاتمهم جهرّاً؛ من با همه پیامبران همراهِ نهانی بوده ام و با پیامبر اسلام، همراهِ آشکار»؛ (شرح مثنوی (سبزواری)، ج 1، ص 158)

او خدو زد بر رخی که روی ماه

سجده آرد پیش او در سجده گاه

در زمان انداخت شمشیر آن علی

کرد او اندر غزایش کاهلی

گشت حیران آن مبارز زین عمل

وز نمودن عفو و رحم بی محل

گفت: بر من تیغ تیز افراستی

از چه افکندی مرا بگذاشتی؟

آن چه دیدی بهتر از پیکار من

تا شدی تو سست در اشکار من؟

آن چه دیدی که چنین خشمش نشست

تا چنان برقی نمود و بازگشت؟

آن چه دیدی که مرا زان عکس دید

در دل و جان شعله ای آمد پدید؟

آن چه دیدی برتر از کون و مکان

که به از جان بود و بخشیدیم جان؟

در شجاعت شیر ربانستی

در مروت خود که داند کیستی؟

سپس آن پهلوان کافر که ابتدا امام علی(ع) را به خشم آورده بود از ایشان می خواهد که از این همه گذشت و بخشایش رمزگشائی نماید، در این جا مولوی خود عنان سخن را به دست می گیرد و با شیفتگی خاصی ادامه می دهد:

ای علی که جمله عقل و دیده ای!

شمه ای واگو از آن چه دیده ای

تیغ حلمت جان ما را چاک کرد

آب علمت خاک ما را پاک کرد

بازگو دانم که این اسرار هوست

زان که بی شمشیر کشتن کار اوست

بازگو ای باز عرش خوش شکار!

تا چه دیدی این زمان از کردگار

چشم تو ادراک غیب آموخته

چشم های حاضران بردوخته

راز بگشا ای علی مرتضی!

ای پس از سوءالقضا حسن القضا!

یا تو واگو آنچه عقلت یافته است

یا بگویم آنچه بر من تافته است

از تو بر من تافت پنهان چون کنی

بی زمان چون ماه پرتو می زنی

ماه بی گفتن چو باشد رهنما

چون بگوید شد ضیا اندر ضیا

بازگو ای باز پر افروخته

با شه و با ساعدش آموخته

بازگو ای باز عنقاگیر شاه
ای سپاه اشکن به خود نی با سپاه
امت و حدی یکی و صد هزار
بازگو ای بنده بازت را شکار
در محل قهر، این رحمت ز چیست؟
ازدها را دست دادن راه کیست؟
آنگاه مولانا از زبان حال امام علی(ع) خطاب به آن پهلوان کافر، چنین بیان می کند:
گفت: من تیغ از پی حق می زنم
بنده حقم نه مأمور تنم
شیر حقم نیستم شیر هوا
فعل من بر دین من باشد گوا
«ما رمیت» از رمیتم در خراب
من چو تیغم و آن زننده آفتاب
رخت خود را من ز ره برداشتم
غیر حق را من عدم انگاشتم
که نیم کوهم ز صبر و حلم و داد
کوه را کی در رباید تندباد
آن که از بادی رود از جا خسی است
زان که باد ناموافق خود بسی است
باد خشم و باد شهوت باد آز
برد او را که نبود اهل نماز
کوهم و هستی من بنیاد اوست
ور شوم چون کاه بادم باد اوست
جز به باد او نجنبید میل من
نیست جز عشق احد سرخیل من

خشم بر شاهان شه و ما را غلام

خشم را من بسته ام زیر لگام

تیغ حلمم گردن خشمم زده است

خشم حق بر من چو رحمت آمده است

چون درآمد در میان غیرخدا

تیغ را دیدم نهان کردن سزا

(مثنوی معنوی، ص 152)

در فرازی دیگر مولوی در دفتر دوم مثنوی، با ذکر نام «ذوالفقار» اشارتی به امام علی(ع) دارد.

زان نماید ذوالفقاری حربه ای

زان نماید شیر نر چون گربه ای

(مثنوی معنوی، ص 244)

«ذوالفقار» شمشیری بود که پیغمبر به علی(ع) بخشید و امام علی(ع) با آن در جنگ احد از آن حضرت دفاع کرد و دشمن را عقب راند. بنا به گفته طبری (تاریخ طبری، ج 2، ص 514) و ابن هشام (سیره ابن هشام، غزوه احد، ج 2، ص 100) در این هنگام ندایی شنیده شد که می گفت: «لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار» هیچ جوانمردی جز علی و هیچ شمشیری جز ذوالفقار نیست، پیامبر(ص) گفت: «این صدای جبرئیل است».

مراجع

السیره النبویه لابن هشام، عبد الملك بن هشام بن أيوب الحميري المعافري، ابو محمد، جمال الدين (المتوفى: 213 هـ)، مصطفى السقا وإبراهيم الأبياري وعبد الحفيظ الشلبي
پرتو عرفان، عباس کی منش، سعدی، تهران، 1366 ش.

تاریخ الطبری «تاریخ الرسل والملوک، وصله تاریخ الطبری، محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب الأملی، ابو جعفر الطبری (المتوفی: 310 هـ)، (صله تاریخ الطبری لعریب بن سعد القرطبی، المتوفی: 369 هـ)، دار التراث - بیروت، الثانيه - 1387 هـ

تحقیق در احوال و زندگی مولانا، بدیع الزمان فروزانفر، تهران، زوار، 1333 ش.

تفسیر الراغب الأصفهانی، ابو القاسم الحسین بن محمد المعروف بالراغب الأصفهانی (المتوفی: 502 هـ)

دیوان کبیر شمس، مولانا جلال الدین محمد بلخی (مولوی)، (672 هـ ق)، بدیع الزمان فروزانفر، تهران، اول، 1384
زندگینامه مولانا جلال الدین مولوی، فریدون بن احمد سپهسالار، (قرن 8 هـ ق)، سعید نفیسی، انتشارات اقبال، تهران، 1378.

شرح مثنوی (سبزواری)، ملاهادی سبزواری (1289 هـ ق)، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، 1374 هـ.

شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید، ابن أبی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی - قم، چاپ: اول، 1404 ق.

الغارات أوالإستغفار و الغارات، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال ثقفی، دار الكتاب الإسلامی - قم، چاپ: اول، 1410 ق.

فیه ما فیه، مولانا جلال الدین محمد بلخی (مولوی)، (672 هـ ق)، مصحح: بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات نگاه، تهران، دوم، 1386

کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، علاء الدین علی بن حسام الدین ابن قاضی خان القادری الشاذلی الهندی

البرهانفوری ثم المدنی فالمکی الشهیر بالمتقی الهندی (المتوفی: 975 هـ)، بکری حیانی - صفوه السقا، مؤسسه الرساله، بی تا.

مأخذ قصص و تمثيلات مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران، 1362.

مثنوی ولدنامه، بهالدین فرزند مولانا جلال الدین، شرکت اقبال، 1315 ش.

مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی (مولوی) (672 هـ ق)، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، 1373.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، مرتضی مطهری، صدرا، تهران، 1377.

المستدرک علی الصحیحین، ابو عبد الله الحاکم محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدویه بن نُعیم بن الحکم الضبی الطهمانی النیسابوری المعروف بابن البیع (المتوفی: 405 هـ)، دار الکتب العلمیه - بیروت، الأولى، 1990 - 1411.

المعجم الأوسط، سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر اللخمی الشامی، ابو القاسم الطبرانی (المتوفی: 360 هـ)، دار الحرمین - القاهرة، بی تا.

المقدمه وتفسیر الفاتحه والبقرة، د. محمد عبد العزیز بسیونی، کلیه الآداب - جامعه طنطا، 1420 هـ - 1999 م.

مناقب العارفين، شمس الدین احمد افلاکی، انجمن ترک، انقره، 1976 م.

الناشر: شرکه مکتبه ومطبعه مصطفى البابي الحلبي وأولاده بمصر، الثانيه، 1375 هـ - 1955.

الأمالی (للصدوق)، ابن بابویه، محمد بن علی، کتابچی - تهران، چاپ: ششم، 1376 ش.

نفحات الأنس، عبد الرحمن جامی، (898 هـ ق)، مطبعه لیسى، کلکته، 1858.

نویسنده:

رحمت الله ضیائی ارزگانی: محقق و پژوهشگر

فصلنامه حیل المتین شماره 13